



به قلم: دکتر محمد جواد لاریجانی

تمدن نوین براساس عقلانیت اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشاره

در نیمه دوم قرن بیستم از برکت وجود مبارک حضرت امام (قدس سره) دو هدیه گرانبها به بشریت عرضه شده است: یکی نظام جمهوری اسلامی در ایران به عنوان یک نمونه از حکومت اسلامی و دیگری نهضت عظیم احیای اسلام در میان مسلمانان جهان. این دو نعمت بزرگ قابل درک نیستند مگر اینکه آن‌ها را در پرتو وسیع‌تری ببینیم و در این زمینه، تعبیر «تمدن جدید» که با فرهیختگی تمام از سوی مقام معظم رهبری، عنوان گردید، بی‌تردید نیکوترین «سرنخ» است. امروز ما نیاز مبرمی را در عالم فکر احساس می‌کنیم: این نیاز از یکسو برای روشن کردن مبانی عقلانی حرف ما در دنیا است و از سوی دیگر برای پیشبرد و توسعه جوهری نظام اسلامی در ایران است.

رساله‌ای که خدمتان تقدیم می‌شود در واقع یک رساله توضیحی^(۱) است و هر بخش و حکم آن دارای برهانهای مفصلی است که در آثار مختلف خود آورده؛ لیکن عرضه اجمالی آن برای جلب توجه اندیشمندان حوزه سیاست و معارف اجتماعی نیز مفید است. ان شاء الله.

۱- چه چیز تمدن‌ها را می‌سازد و آنها را از هم متمایز می‌کند؟ بدون شک این مهمترین سؤالی است که کاوشگران حوزه تمدن‌ها باید در سرتاسر تحقیق خود به پاسخ آن متکی باشند. برخی به جوابی ساده (و بلکه ساده لوحانه!) اکتفا می‌کنند؛ از قبیل اینکه: مجموعه‌ای از عقاید و رفتار عمومی همراه با آداب و رسوم! این پاسخ راه گشا نیست. پاسخ درست اینست که تمدن‌ها با عمومی شدن عقلانیتهای موجود می‌آیند و با تغییر آنها تغییر می‌کنند و با افول آنها زائل می‌شوند و عقلانیت عمومی شده را «فضای عقلانی» می‌نامیم. بنابراین با دو مسأله مهم روبرو هستیم: عقلانیت (قبل از اینکه عمومی شود) چه ساختاری دارد؟ و دیگر اینکه در چه شرائطی یک عقلانیت امکان عمومی شدن پیدا می‌کند؟

۲- حال می‌پرسیم که جوهر عقلانیت چیست؟ عقلانیت مبنای «عمل» و ارزیابی آن است. انسان موجودی عامل است و عاملیت یعنی اینکه از انسان «عمل ارادی» صادر می‌شود و در اعمال ارادی انسان تمام هنر انسان بودن زمینه ظهور دارد! عقلانیت به سؤال بسیار مهم «چه باید کرد؟» پاسخ می‌دهد: چه در سطح کلی و چه در وضعیت خاصی که محل تولد عمل است. عمل ارادی دارای سه رکن مهم است:

رکن اول؛ تصویری است که عامل از وضعیت دارد. وضعیت بخشی از حقیقت خارجی است که مربوط به عامل و عمل در آستانه تولد می‌باشد؛ بدیهی است که کمال این رکن در داشتن تصویری هر چه نزدیکتر به واقع است و این امر درجه عقلانیت را می‌رساند.

رکن دوم، به تصویر کشیدن وضعیت مراد است؛ یعنی عامل از بین اقیانوسی از امکانات یکی را برمی‌گزیند و آن را «مورد اراده» قرار می‌دهد. عقلانیت مبنای توجیه این انتخاب است.

رکن سوم، برنامه اقدام است؛ یعنی عامل برای تحقق وضعیت مراد با توجه به امکانات و شرائط و معیارها «راهی» را برمی‌گزیند. عقلانیت درجه هدایت به

مقصود، به کارگیری بهینه امکانات و حفظ «حدود» مشروعیت عمل است.^(۲)
ملاحظه می‌کنید که عقلانیت در سرتاسر عمل جریان دارد و صرفاً یک برجسب زائد بر عمل نیست.

۳- فکرهای ژرف و کمیاب، مسأله عقلانیت را تاریشه و بن دنبال می‌کنند و برای آن بنیانی می‌سازند اما وقتی عمومی شد بدین معنا نیست که همه این دقت و ریشه‌یابی را تکرار کرده‌اند؛ بلکه «عمومی شدن» یعنی مردم یک جامعه (یا جوامع) عقلانیتی را به تدریج پذیرا می‌شوند و اعمال خود را با آن مبنا سامان می‌دهند. در آن صورت آن عقلانیت مبنای «عمل» جمع شده است و در ارزیابی ساختارهای اجتماعی مربوطه بکار گرفته می‌شود. از همه مهمتر: «تمدن» محصول عمل جمعی است و لذا مظاهر تمدن همه و همه براساس عقلانیت پایه - که عمومی شده - توجیه لازم خود را می‌یابند. تعامل بین تمدن‌ها نیز براساس عقلانیتهای آنها قابل توجیه است: تأثیر گذاری و تأثیر پذیری، همزیستی یا تقابل. هرگز نباید تعامل ملتها و حکومت‌های تمدن‌ها را جوهر این داد و ستد بدانیم. ملتها و حکومت‌ها می‌توانند تعامل متفاوتی داشته باشند، و فقط هنگامی این امر به تمدن آنان قابل انتساب است که بین عقلانیتهای مربوطه بتوان روابط را توجیه کرد. البته فاصله با تیپ ایده‌آل (نسخه مطابق عقلانیت) خود گویای عوامل مؤثر در اعمال است که در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد.

از سوی دیگر، پذیرش عمومی یک عقلانیت به شرائط اجتماعی و عوامل روانی و البته درک فلسفی (واقعی) ربط دارد. مثلاً طبیعی است که مردم به تنگ آمده از زورگویی اصحاب کلیسا، علیه زورگویی و تعالیم کلیسا پذیرش بالائی داشته باشند؛ یعنی اگر ندائی بگویند این اصحاب بر باطلند و ضمناً زنا و شرب خمر و دنیا پرستی هم که کلیسائیان اینقدر بد آن گفته‌اند، چندان بد نیست، مردم همه این «بسته» را پذیرا هستند! عکس این وضعیت هم ممکن است: اگر در جامعه‌ای لیبرال و دموکراتیک

۲- ر.ک. به: محمد جواد لاریجانی، حکومت، بحثی در مشروعیت و کارآمدی، (تهران: انتشارات سروش، سال ۱۳۷۴)، فصل دوم.

آشوب و بی نظمی بالا بگیرد و فساد و بی بند و باری به نهایت برسد، مردم سرخورده پذیرای یک دیکتاتوری خواهند بود که در کنار ایجاد نظم دهها کار دیگر را هم تحمیل می کند!

۴- دوران مدرنیته، که تمدن فعلی اروپا و آمریکا را می پوشاند، توسط نوع خاصی از «عقلانیت» قابل تعریف است که آنرا می توان «عقلانیت لیبرال» یا «عقلانیت فنی» نامید. پاسخ این عقلانیت به سؤال «چه باید کرد؟» را عمدتاً حول محورهای زیر می توان خلاصه نمود:

(الف) - باید سؤال «چه باید کرد؟» را جدا از مسأله ریشه و معنای هستی دنبال کرد. عدم توفیق تلاشهای فلسفه اولی نشان داده است که ریشه یابی وجود مسأله ای بی سرنوشت است و بهتر است فرض کنیم ما انسانها هم صرفاً نوع دیگری از جانوران هستیم که دارای قابلیت های ویژه می باشیم، همانطور که در هر نوع این ویژگیها وجود دارند.

(ب) - بهترین حالت این بوده که هر کس هر چه می خواهد بتواند بکند! آزادی کامل در عمل! زیرا، ظهور هر خوبی و کمال ادعا شده در چنین شرائطی محتملتر هست. اما، امکان چنین آزادی عملی وجود ندارد زیرا انسانها بلافاصله در تعارض منافع قرار می گیرند؛ لذا دولتها اختراع شده اند تا برای افراد حدود آزادی ممکن را در وسعت ترین شکل البته بدون تبعیض و تفاوت تضمین کنند. لذا وظیفه حکومت صرفاً «تأمین» است؛ یعنی حفظ امنیت در همه ابعاد آن. قانون یعنی تعریف مرزهای آزادی افراد. دولت نه وظیفه وعظ و نصیحت دارد و نه وظیفه ارشاد.

(ج) - در دایره آزادی قانونی، فرد یا هر تشکل عامل، باید برای «بیشترین نفع» کار کند و این تنها ضابطه عقلانی قابل دفاع در پایه عمل است. اما «نفع» چیست؟ ماهیت آن به تناسب نوع اعمال تعیین می شود:

در اعمال اقتصادی، «نفع» سودی است که از سرمایه گذاری حاصل می شود و این سود از تبادل ناشی شده و محصول یک تلاش برنامه ریزی شده عقلانی و مستمر و به دور از بکارگیری زور می باشد و عمدتاً براساس «سرمایه» هم اندازه گیری

می شود (ماکس وبر).

در اعمال سیاسی، «نفع» عبارت است از کسب قدرت سیاسی بیشتر از طریق دموکراتیک و بدون توسل به زور؛

در اعمال فردی، «نفع» عبارت است از کسب «لذت» بیشتر و «زحمت» کمتر (بنتام). لذا کار کسی که لذت خود را در شهوت رانی می بیند به همان اندازه عقلانی است که کار کسی که لذت خود را در عبادت پروردگار می بیند! البته کار این افراد می تواند در عین حال غیر اقتصادی و یا غیر سیاسی (از لحاظ نفع) باشد!

۵ - عقلانیت لیبرال دارای نتایجی ضروری است که اگر در آغازِ رواج این امر روشن نبود، امروز در انتهای قرن بیستم، همه را «شفاف» مشاهده می کنیم: اول، ظهور نظام سرمایه داری (کاپیتالیستی) و رشد و توسعه ناشی از آن در حوزه اقتصاد، اولین نتیجه مهم عقلانیت لیبرال است. مثلاً «تجارت» را در نظر بگیرید؛ تجارت هزاران سال سابقه دارد، اما عقلانیت لیبرال سنت جاری و قدیمی را کاملاً دگرگون کرد:

- «استمرار» سبب شد که تجار مدرن به جای محاسبه نفع در حمل تک محموله ای، دنبال بدست آوردن بازارهای ثابت و قابل اطمینان بروند.

- «تبادل» از رکود سرمایه جلوگیری کرد و به نحو مدام تحریک سرمایه را لازم آورد.

- برنامه ریزی عقلانی، بکارگیری پیشرفته ترین و کارآمدترین روشهای اطلاع گیری، انتقال و گمانه زنی تجاری را بوجود آورد. پیشرفت سازمان یافته علم و تکنولوژی به جای دنبال کردن «عاشقانه» یا آماتوری علم، همه ناشی از همین نظام است زیرا علم و تکنولوژی در کارآمدتر کردن نظام کاپیتالیستی نقش تعیین کننده دارند. علما به نحو طبیعی به سوی کاوش در حوزه هایی کشیده می شوند که برای تلاش در آن زمینه ها «اعتبار» وجود دارد و امکانات عرضه می گردد.

دوم، در حوزه سیاست، نظام دموکراسی لیبرال پیدا شد، «نمایندگی»^(۳) نقش

عمده پیدا کرد، مشروعیت براساس قرارداد اجتماعی استوار شد، «آزادی بیان» و «تسامح» اعتقادی لازم آمد. حدود این امر فقط «امنیت» خواهد بود. حتی رعایت «عفت عمومی»^(۴) از باب این است که عدم رعایت آن باعث ناهنجاری است و ناهنجاری ناامنی می‌آورد.

آزادی فعالیت احزاب و پارلمان و امثال اینها همه از نتایج عقل لیبرال در حوزه سیاست است. اینکه بتوان به نحو «غیر زورمدارانه» از نردبان قدرت بالا رفت و با روش غیر خشونت آمیز به پائین کشیده شد، همه از محصولات ضروری عقل لیبرال است.

سوم، در زندگی فردی، بی بند و باری شهوانی، از بین رفتن اهمیت خانواده و روشهای مختلف تبرج و لباس پوشیدن‌ها و غیره، همه نتیجه عقل لیبرال است که در آن عقلانیت «لذت پرستی» به نحو رسمی پذیرفته شده است.

تمدن امروز غرب که عمدتاً در اروپا و آمریکا مستقر است، تمدنی است که محصول عقلانیت لیبرال است و تمام خصوصیات آن توسط این اصل قابل توضیح می‌باشد. از سوی دیگر، عقلانیت لیبرال توسط چند نفر و به عنوان رسمی اعلام و اعمال نشده است؛ بلکه مبانی نظری آن در طی لاقابل چهار قرن توسط فلاسفه، دانشمندان و نویسندگان بسیاری مورد بررسی قرار گرفته و تبلیغ شده است و به همین تدریج هم در میان مردم تبلیغ شد تا به صورت یک فضای عقلانی مورد قبول عمومی درآمد و در نیمه دوم قرن بیستم، در سراسر اروپا و آمریکا و کانادا و برخی کشورهای دیگر سیطره پیدا کرد. البته در قرن بیستم شاهد ظهور عقلانیت دیگری هم بوده‌ایم و آن «عقلانیت ماتریالیسم دیالکتیک» و یا «عقلانیت کمونیستی» بوده است که با سرعت ظاهر شد، رسمی شد، تحمیل شد و هرگز ریشه عمیق ندوانید و در آخر قرن منسوخ شد. مقصودم این است که پذیرش عمومی را از دست داد و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن هم از هم پاشیده شد. لیکن عقلانیت لیبرال ریشه عمیقی در فکر مردم غربی دارد و با تدریج طبیعی تری رشد کرده است.

البته این بدان معنا نیست که غیر قابل انحلال و یا انقراض باشد.

نکته دیگر، تحول «فرامدرن» است که آن را نیز به کمک مفهوم عقلانیت می‌توانیم بهتر بفهمیم: هم اکنون حدود دو دهه است که اندیشمندان پیشرو در غرب مبانی عقلانیت مدرن را مورد تردید قرار می‌دهند و به سوی عقلانیت جدیدی حرکت می‌کنند. طبیعی است که پیش‌بینی کنیم اگر این عقلانیت جدید همه جا گیر شود، در آن کشورها باید شاهد ظهور تمدن دیگری باشیم. این تمدن فرامدرن می‌تواند بر ویرانه‌های تمدن مدرن ساخته شود و یا از دل آن - بدون طی پروسه اضمحلال - زائیده گردد. پیش‌بینی من شق دوم است. البته عقلانیت فرامدرن هنوز در مراحل بسیار ابتدائی است، لیکن دوران تکوین خود را همزمان چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ مقبولیت عمومی طی می‌کند.

۶- در نیمه دوم قرن بیستم، ما شاهد ظهور عقلانیت نوع دیگری در جهان اسلام هستیم. مراحل اولیه این عقلانیت در ایران مقبولیت عمومی پیدا کرد و آنقدر موج عظیمی به راه انداخت که منجر به تولد نظام حکومتی خاصی (حکومت اسلامی) شد و امواج آن در کشورهای دیگر اسلامی با قدرت پیش می‌رود. البته هم اکنون در مراحل اولیه تکوین نظری این عقلانیت و به طور همزمان گسترش مقبولیت عمومی آن در جهان اسلام هستیم. اگر این عقلانیت سیر تکامل خود را طی کند بدون شک «تمدن نوینی» را به جهان عرضه خواهد کرد. می‌توانم بگویم که این تمدن از لحاظ انتساب به اسلام به مراتب قوی‌تر از چیزی است که در تاریخ به اسم تمدن اسلامی از آن یاد می‌شود. زیرا آن تمدن پس از آغاز در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) به سرعت راه دیگر در پیش گرفت! سؤال مهم این است که آنچه - مثلاً - در دوره عباسی و سلاطین ایرانی از حکومت و فلسفه و معارف دیگر ظاهر شد، محصولاتی در فضای عقلانیت اسلامی بود که پیامبر اکرم (ص) عرضه کردند یا نه؟ اگر معتقد باشیم که از فضای عقلانیت اسلامی فاصله داشت در آن صورت می‌توانیم منتظر باشیم که جوانه تمدن جدید، تمدنی خالص‌تر به دنیا عرضه کند! این چالشی بسیار بزرگ است. راه آسانی نیست. از بعد نظری نیاز دارد که ژرف اندیشان امت اسلامی ساختارهای

نظری لازم را عرضه کنند و به تدریج هم نقد و اصلاح شوند و هم مقبولیت عمومی پیدا کنند. در بعد تاریخی (تحقق جمعی) حتی چالش مهمتری در پیش داریم: ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که عقلانیت لیبرال، بدنبال فتح الفتوح می‌گردد و جهانگشایی کامل را در دسترس می‌بیند. لذا با همه امکاناتی که تمدن غربی در دست دارد - و این امکانات بسیار وسیع و قوی و نافذ هستند - به اندیشه بشریت هجوم برده است. اطفال نه تنها از بدو تولد در معرض امواج تحمیلی عقلانیت لیبرال قرار دارند که هم اکنون دست کاری ژنتیک بر روی نطفه و جنین می‌خواهد زمینه تأثیر را به دوران قبل از تولد طفل هم گسترش دهد! سؤال مهم این است که: آیا بشر اصلاً می‌تواند گوش شنوایی برای حرف دیگر داشته باشد؟ آیا به او فرصت رو به رو شدن با عقلانیت دیگری داده می‌شود؟ پیش قراولان عقلانیت اسلامی در نسل حاضر باید در چنین شرائطی دنبال مقبولیت عمومی کالای خود باشند. اگر توفیقات دهه گذشته نبود، حتماً بر این باور می‌شدیم که کار از کار گذشته است اما در بهمن ۱۳۵۷ معجزه بزرگ اتفاق افتاد! معلوم شد: می‌توان امواج سهمگین ظلمت غربی را با کیمیای حقیقت و نور نافذ آن پاره کرد و پشت سر گذاشت. تمدن اسلامی را نباید محصور در دنیای اسلام پنداشت، بلکه برای غرب نیز، هدیه‌ای برای دوران فرامردن خواهد بود.

۷- حال می‌پردازیم به توضیح مبانی عقلانیت اسلامی؛ می‌توانیم اصول ذیل را بیان اجمالی بدانیم:

(الف) - همه موجودات مخلوق پروردگار متعال هستند و برای غرض خاصی خلق شده‌اند. انسان نیز از جمله مخلوقات و بلکه اشرف آنهاست. در زندگی در این جهان، انسان باید به «وظیفه» عمل کند تا سعادت‌مند شود. عمل به «وظیفه»، رضای خدا را جلب کرده و قرب او را حاصل می‌آورد و این سعادت انسان است. خداوند متعال برای آشنا نمودن بندگان به وظائف و راه، پیامبران را فرستاده است تا نشانه‌های راه را تعلیم دهند.

(ب) - انسان در هر وضعیتی «وظیفه» دارد و هر چه فاصله عمل با این وظیفه

حقیقی بیشتر باشد عقب‌تر افتاده است.

اولین محصول عقلانیت اسلامی، تشخیص وظیفه در هر وضعیت است. فقه، حدیث، سنت، تفسیر و ... همه جداوولی هستند که به دریای عقلانیت می‌ریزند.

(ج) - پس از تشخیص وظیفه، یافتن مهمترین راه عملی بدان باید در فضای عقلانیت اسلامی انجام شود. «بهترین» یعنی «مؤثرترین» راه «مشروع»! در این مرحله از آخرین دستاوردهای علمی و تکنولوژیک استفاده می‌شود، لیکن باید «مشروعیت» هر مسیر هم روشن گردد. البته برای موفق شدن باید نهایت تلاش را کرد، لیکن عمل به وظیفه خود اصالت دارد. ما مسئول نتیجه نیستیم؛ ما باید «وظیفه» را دانسته، مهمترین تلاش را برای انجام بهترین «راه» در جهت انجام وظیفه ارائه دهیم. باقی با خدای سبحان است.

(د) - همانطور که اشاره شد «وظیفه» مفهومی کلیدی در عقلانیت اسلامی است و منحصر به زندگی فردی نیست. از مهمترین وظائف مسلمانان اقامه دین است و این امر تمام نیست مگر به اقامه حکومت براساس عقل اسلامی. یعنی اگر حکومت مشروع بر سر کار نیست وظیفه مهم سعی در استقرار آن است و اگر بر سر کار است تلاش در یاری آن (تولی) مهمترین وظیفه است. حکومت در عقل اسلامی مشروعیت خود را براساس ولایت فقیه می‌سازد و در کارآمدی تابع بهترین روش موجود است.

(ه) - در زندگی فردی نیز عمل فرد باید براساس انجام وظیفه باشد. از یک سو حدود شرعی مرزهایی را روشن می‌کند و از سوی دیگر تلاش در انجام وظائف، تلاشی مستمر و به نحو «مسابقه» تحرک آفرین است.

(و) - تشخیص «وظیفه» باید مبنای عقلانی داشته باشد؛ لذا «رجوع به عالم» که معقولترین روش است، اصالت می‌یابد. این «رجوع» در حوزه‌های مختلف فروعات خاص خود را دارد و فقط برخی در امر اجتهاد و تقلید نهفته است. نقش عالم در آگاه کردن مردم به وظیفه فراتر از صرف بیان احکام است. همچنین از این امر نتیجه می‌شود که نقش و اهمیت علمای دین در حیات انسانی (در فضای عقلانی اسلامی)

از مسیر سیطره یک سازمان خاص نیست (مانند کلیسا که یک سازمان - Institution - است)، بلکه مجرای کاملاً عقلانی دارد و آن «رجوع به عالم» از سوی مرده است.

۸- برای اینکه نشان دهیم مطالب بیان شده در مورد عقلانیت اسلامی تا چه حد در جریان عمل (فرد / جمع) مؤثر است لازم است در ارکان مختلف عمل آثار آن را دنبال کنیم:

(الف) - رکن اول عمل ارادی. وضعیتی حقیقی است که است تولید عمل است. انسان چه تصویری از وضعیتی حقیقی می‌تواند داشته باشد! صبیحی‌ترین و اولین سطح محیط مادی / اجتماعی است؛ که از آن می‌توان به «اکولوژی عمل» تعبیر کرد. برای عقلانیت لیبرال، همین مقدار کافی است و ورای آن رفتن توجیهی ندارد. اما در عقلانیت اسلامی موضوع کاملاً فرق دارد؛ عامل به خود نگاه می‌کند و خود را بنده خدای قهار و قوی و مسیطری می‌داند که هم به نحو کامل بر او و تمام جهان مسیطر است و هم مراقب و هم دلسوزترین و رحیم‌ترین منجاء؛ متکلی خود را و بهترین یاور خود را خدا می‌بیند. و آنگاه امکانات موجود صرفاً بخشی از مراحم الهی است که خدای متعال در اختیار عامل قرار داده است. لذا فرد در فضای عقلانی اسلامی، اکولوژی عمل را نهایت امکانات نمی‌داند، بلکه عقبه وضعیتی تا اراده خدای متعال گسترش دارد. از سوی دیگر عامل، علاوه بر اینکه وضعیتی را از لحاظ شرایط باید بشناسد، باید از لحاظ وظیفه خاص آن وضعیتی را هم دنبال نماید؛ زیرا معتقد است در هر وضعیتی در محضر الهی است و در یک امتحان وارد است و عمل به وظیفه تنها راه نجات از امتحان است.

(ب) - در رکن دوم و سوم عمل، آثار عقلانیت اسلامی آشکارتر است: اولاً، هدف نهائی معین است: کسب رضای الهی! و این امر جز از طریق انجام وظیفه میسر نیست؛ ثانیاً، مناسب‌ترین راه برای رسیدن به مقاصد باید انتخاب گردد. در این نقطه نقش علوم و تکنولوژی کاملاً روشن است: به کمک آخرین پیشرفتهای علمی و فنی است که می‌توان نزدیکترین و مناسبترین راه رسیدن به مقصد را پیدا کرد. ثالثاً، در مسیر نیل به هدف، اقدامات صرفاً نمی‌توانند رسیدن به نزدیکترین راه باشد بلکه باید

م شروع هم باشد! عقلانیت اسلامی برای رسیدن به هدف حدودی را در عمل معین می‌کند. رابعاً، عامل همواره باید خود را در مسابقه‌ای به سوی هدف بداند و لذا عدم تحرک خود خلاف عمل به وظیفه است!

۹- جامعه اسلامی و حکومت؛ در واقع این مهمترین نتیجه‌ای است که از عقلانیت اسلامی در سطح اجتماعی بدست می‌آید. جامعه اسلامی، یعنی جامعه‌ای که عقلانیت اسلامی در حرکت فردی و جمعی آن حاکم است. از این مطلب نتایج مهمی بدست می‌آید:

(الف) - تأسیس جامعه، یعنی تجمع بشری با به هم وابستگی سازمان یافته، اگر طبیعی یا مصلحتی نباشد حتماً وظیفه است! عقلانیت اسلامی ما را از زندگی انفرادی باز می‌دارد و تجمع مدنی را تجویز می‌نماید.

(ب) - حکومت سمّو تجمّعات عامل در جامعه است؛ عقلانیت اسلامی هم در اساس مشروعیت آن حرف دارد و هم در بنای کارآمدی آن. در اساس مشروعیت، «صلاحیت برای انجام وظیفه» ملاک است و لذا ولایت فقیه دقیقاً بیان همین مطلب است و در طراحی سازمان عامل دولتی (حکومتی) وظیفه، سیر به سوی کارآمدترین را ایجاب می‌نماید. یکی از دستاوردهای این الزام اینست که مردم مشارکت سیاسی فعال داشته باشند. لذا دموکراسی عملی^{۵۱} یکی از نتایج آشکار عقلانیت اسلامی است.

(ج) - حدود اختیارات دولت و میدان عمل او تا کجاست؟ حکومت در عقلانیت اسلامی مانند فرد دارای وظیفه است؛ نحوه تشخیص وظیفه و عمل بدان را میزان کارآمدی نظام بیان می‌کند. دستاورد بشر در آخر قرن بیستم در این زمینه این است که حکومت هر قدر کوچکتر باشد و هر قدر امور با تصدی مردم انجام شود بهتر است. بنابراین مبتنی بر این دستاورد علمی (در علم سیاست) دولت باید اصل را بر کنار ماندن در کارها و صرفاً هدایت و نظارت بگذارد. بنظر من این مدرن‌ترین نحوه تفکر درباره حکومت است! زیرا در آن همواره آمادگی برای استفاده از نتایج علمی بشر در

امر حکومت می باشد.

(د) - عقل اسلامی و تسامح؛ تسامح مطلق نتیجه عقلانیت لیبرال است و ناشی از رفض اندیشه و وظیفه است. البته از باب مصلحت حکومتهای لیبرال قیدهای متعددی بر تسامح می زنند که مهمترین آنها «امنیت» و «عفت عمومی» است. در عقلانیت اسلامی چه در رفتار فرد نسبت به دیگران و چه در رفتار حکومت تسامح مطلق رد می شود. در باب حکومت اجمالاً مسأله را شرح می دهیم:

● تسامح حکومت متناسب است با حساسیت عمومی؛ حکومت همانطور که راجع به امنیت و سلامت بدنی مردم مسئولیت دارد، در مورد جلوگیری از رشد افکار خلاف اسلام هم مسئول است. اگر مردم خود در قبال رفتار یا گفتار خلاف حق حساسیت لازم را داشته باشند، در آنصورت دولت نیازی به ورود به مسأله ندارد. اما هر کجا این حساسیت کم باشد دولت وارد می شود. اصل بر افزایش حساسیت تا حد لازم است و بدیهی است تا آن موقع دولت ممانعتهایی بوجود می آورد.

● تسامح خود به نحو اثباتی هم ضروری است و در این مقوله سه حوزه مهم قابل ذکر است:

حوزه اول، تسامح در ارزیابی و نقد کار مسئولان و کارگزاران در هر سطح که باشند؛

حوزه دوم، تسامح در طرح برداشتهای مختلف از دین است؛ که این امر ابتدا باید در تجمعهای تخصصی باشد؛ و اگر برداشتهایی از لحاظ قدرت برهان معادل هم تشخیص داده شود قابل بسط در عموم مردم است.

حوزه سوم، تسامح در مطالبی که محصول عقلانیتهای غیر اسلامی است اما لااقل در ظاهر ضد اسلام نیستند. این جهت برای تعامل بین تمدنهای بسیار ضروری است.

(ه) - آزادی بیان، موضوع دیگری است که در عقلانیت اسلامی باید روشن شود. در عقل لیبرال، از لحاظ نظری باید تسامح مطلق داشت. لذا همانطور که در اعلامیه حقوق بشر آمده است هر کس آزاد است دین خود را عوض کند، دین جدید را تبلیغ

کند و ... در عمل دولتهای لیبرال این امور را مقید به عدم تعارض با امنیت نظام و عفت عمومی کرده‌اند. مثلاً در فرانسه، گذاشتن روسری توسط دختران مسلمان در مدارس ممنوع شده است. آقای پاسکوا، وزیر کشور زمان میتران در توجیه این نظر اعلام کرد که: این حرکت ترویج فکری است که اگر رشد یابد ماهیت سکولار حکومت را تهدید می‌کند و دولت فرانسه احساس می‌کند زمینه رشد دارد! در عقلانیت اسلامی «بیان عقیده» مانند هر عمل دیگر انسان، درست و نادرست دارد. بیان عقیده اگر در جهت استقرار اسلام باشد خوب است و اگر خلاف آن، بد است.

لذا، اگر حساسیت مردم در سطحی باشد که مردم به راحتی بطلان عقیده نادرست را تشخیص دهند، در آن صورت لزومی به دخالت دولت نیست. اما در غیر آن صورت دولت موظف است جلوی بیان عقاید نادرست را بگیرد. همچنین امکانات بیت‌المال از قبیل رادیو، تلویزیونهای دولتی، روزنامه‌های دولتی و حتی امکانات دانشگاههای دولتی نمی‌تواند در خدمت تبلیغ نظری خلاف اسلام باشد.

(و) - نقش علمای دین در عقلانیت اسلامی هم امری است که براساس عقلانیت باید تبیین گردد: مردم و دولت در تشخیص وظیفه باید به علمای دین رجوع کنند! البته از باب کارآمدی لازم است مکانیزمی موجود باشد که سردرگمی نیاورد. نقش علمای دین سیطره یک مؤسسه بر دیگری نیست بلکه به نحو طبیعی در جامعه اسلامی مندرج است.

خاتمه: تمدن اسلامی بدون عملی شدن عقلانیت اسلامی بوجود نمی‌آید؛ لذا امروز وظیفه اندیشمندان و روشنفکران مسلمان است که از یک سو در عقلانیت اسلامی به کاوش پردازند و با اتکا به معارف فقهی و اصولی و همچنین با استفاده از دستاوردهای علمای ما در فلسفه و عرفان و حدیث و ... و معارفی که امروز بشر بدانها نائل آمده است، ماهیت عقلانیت اسلامی را کشف و اجزا و ارکان آن را دریابند و از سوی دیگر این معرفت را در حد مبانی و اصول که در عمل قابل کاربرد باشد برای عموم توضیح دهند.